

امتناع از بازگشت اجباری به کار



در ضرورت تدارک یک کارزار عمومی

نویسنده:

امین حسوری

فروردین ۱۳۹۹

امتناع از بازگشت اجباری به کار

در ضرورتِ تدارک یک کارزار عمومی

امین حصوری

۱. یک حقیقت ناتمام

مزدبگیران را آشکارا به مسلخ می‌برند و آنها چنان تن می‌دهند (گیریم با دردمندی و شکوه) که گویی سرنوشتی مقدر است. به‌راستی آیا چنین است؟ اینک کار مزدی دیگر فقط محمل استعمار و خود-بیگانه‌سازی نیست، بلکه به‌طرزی توامان عینی و استعاری می‌تواند مستقیماً مرگ‌بار باشد (علاوه بر «حوادث» کاری مرگ‌بار که در ایران سیری صعودی یافته‌اند). حقیقتی که در گزاره‌ی «اگر از کرونا نمیریم، از گرسنگی می‌میریم» هست، تا چه حد جامع و تعیین‌کننده است؟ و تاچه حد این تن‌دادن ناخواسته به اجبار «سرنوشت» را همچون یگانه امکان عینی موجه می‌سازد؟ باید این سوال را بلند پرسید، هرچند منادیانی از هر سو آن را یادآور گفته‌ی منتسب به ماری آنتوانت بخوانند که محرومان از نان را به خوردن نان‌شیرینی ترغیب می‌کرد. چون مهم‌ترین وظیفه‌ی نقد اجتماعی-سیاسی نشان‌دادن و عمومی‌سازی این ایده/باور است که سرنوشت جامعه به دست اکثریت ستم‌دیده‌ی آن «نوشتنی» است؛ و اینکه این دفتر همواره (با درجات متفاوتی از دشواری) گشودنی است. پس، اگر از مشاهده‌ی این سلاخی «قانونی» و آشکار تاسف و اندوه و خشمی را در خود حس می‌کنیم، باید بخشی از این خشم و تاسف را رو به خودمان هدایت کنیم تا از تکانه‌ی احتمالی‌اش این مساله را مورد آسیب‌شناسی جمعی قرار دهیم که چرا به‌رغم همه‌ی مبارزات و فداکاری‌ها و صدمات و جان‌فشانی‌ها، ماحصل نقد سیاسی-اجتماعی در جامعه‌ی ما چنین نازل بوده است. در این باره عجلتاً باید خاطر نشان کرد که چنین نقدی نمی‌تواند به‌لحاظ مضمون، نقدی اخلاقی یا هنجاری باشد و بر کنشی تجویزی بنا گردد. بلکه اگر نقد بنا به ماهیت، معطوف به حقیقت باشد، کارکرد اصلی‌اش آن خواهد بود که از موضع جستجوگری برای تمامیت حقیقت، حقایق جزئی و ناتمام (یک‌سویگی‌ها) را به چالش بکشد.

تا آنجا که به وضعیت دردآور انبوه فرودستان و مزدبگیران در موقعیت کنونی و بازگشت اجباری آنها به کار (به‌رغم خطر ابتلا به ویروس کرونا) بازمی‌گردد^۱، اغلب داوری‌ها و رویکردهای مشهود از آن رو یک‌سویه‌اند که «عینی‌بودن خطر گرسنگی و بی‌سرپناهی» را همچون تمامی حقیقتِ موقعیتِ کنونیِ مزدبگیران بازنمایی می‌کنند. حال آن‌که بخش مهم دیگری از حقیقتِ این موقعیتِ مشخص آن است که چنین افرادی در مواجهه با این خطر تنها نیستند، چون آنها عبارتند از انبوه کسانی که در معرض این خطر و ستم واحد قرار دارند؛ و این هم‌سانی در موقعیت، خود یک واقعیتِ عینی تعیین‌کننده است. و باز، سوبیه‌ی دیگری از حقیقت آن است که در این ستم مضاعفی که اینک به‌طور فزاینده‌تر (قانونی) بر مزدبگیران تحمیل شده، آنها به‌هیچ‌رو بی‌سلاح (یا «دست‌بسته») نیستند، چون تمام حیات اقتصادی کشور در گرو فعالیت (یا عدم فعالیت) آنهاست، که هم‌زمان اهرمی‌ست برای رویارویی با دولتی^۲ که همه‌ی توانش را به‌خدمت گرفته تا آنها مطابق معمول سر کار بروند. بنابراین، در مواجهه با وضعیت یادشده، تاکید انتقادی و افشاگرانه بر عامل اجبار دولت و نهادهای سلطه، کنشی ناتمام و تک‌سویه خواهد بود، اگر بر وجه عینی امکان کنشی بدیل تاکید نشود. به‌بیان دیگر، نقد این وضعیت مستلزم آن است که هم‌وزن تاکید بر امر ایجابی/مثبت (فعالیت)، تاکید بر امر ممکن/منفی (بالقوه‌گی) نیز انجام گیرد. ولی به‌نظر می‌رسد که در اغلب فعالیت‌های رسانه‌ای که وجدان عمومی را در این رابطه مخاطب قرار می‌دهند، افشاگری اقدامات ستم‌بار دولت چنان سهم بالایی دارد که مردم تحت‌ستم ناخواسته همچون قربانیانی ناتوان ترسیم می‌شوند. حال آن‌که این رویکرد به‌رغم نیت‌مندی‌های خیرخواهانه‌ی دخیل در آن و برخی اثرات روشنگرانه‌ی مثبت‌اش، در نهایت کارکردی بازدارنده و حتی مخرب دارد؛ چون نه‌تنها به فرآیند توانمندسازی ستم‌دیدگان و تقویت سوژگی آنان بها نمی‌دهد، بلکه کلیشه‌ی درونی‌شده‌ی «ملتی اسیر در چنگال ستم دولت» را در اذهان عمومی تقویت کرده و ماندگارتر می‌کند. به این ترتیب، حتی مقاومت‌ها و ابتکار عمل‌های جمعی که در هفته‌های اخیر مکرراً در اشکال و ابعاد مختلفی رخ می‌دهند، پیشاپیش حاشیه‌ای و محکوم به شکست تلقی می‌شوند. پس، نحوه‌ی توصیف واقعیت و موضع‌گیری نسبت به آن بسیار بیش از آنچه به‌نظر می‌رسد، واجد دلالت‌ها و تبعات سیاسی‌ست.

۲. دولت، این مباشر اعظم شر

رویارویی کذایی دولت ایران با بحران سلامت عمومی هر قدر هم متناقض و سردرگم‌کننده به‌نظر برسد، هدف آن کاملاً روشن است: دولت نمی‌خواهد بحران سلامت عمومی به (تشدید) بحران اقتصادی منجر

۱. این مسأله، خاص ایران نیست، بلکه گستردگی آن به وسعت مناسبات استثماری کار و سرمایه، جهانی است؛ گیریم در جوامع مختلف در اشکال و شیوه‌های متفاوت و اغلب معتدل‌تری دنبال گردد. برای مثال، در آلمان اخیراً وزارت بهداشت و وزارت کار پیش‌نویس بخش‌نامه‌ای را تهیه کرده‌اند که برطبق آن قانون کار مشمول وضعیت استثنایی شده تا در زمان بحران کرونا بتوان شیفت‌های کاری را به ۱۲ ساعت افزایش داد و یا برای برخی مشاغل، کارکردن در روزهای تعطیل اجباری گردد. دولت ایتالیا هم به تبعیت از الگوی مشابهی که چندی پیش در آلمان در دستور کار قرار گرفت، درصدد آماده‌سازی یک «تست ایمنی» سراسری است تا کسانی که آنتی‌بادی ویروس کرونا در بدن‌شان فعال شده شناسایی گردند و به سر کار برگردانده شوند.

۲ در سراسر این نوشتار، ترم «دولت» را در معنای state به‌کار می‌برم، نه در معنای government.

شود و نشان داده است که تحت هر شرایطی و به هر قیمتی تحقق این هدف را دنبال می‌کند. نیازی به حدس و گمانه‌زنی نیست تا بتوان این هدف را در پیام‌هایی که دولت در خلال عملکرد، دستورالعمل‌ها و خطابه‌های نخبگان سیاسی‌اش رو به ملت مخابره می‌کند، رمزگشایی کرد؛ چون این هدف به‌روشنی و بدون لکنت بارها و بارها اعلام شده است^۳ و در واقع خط اصلی پیونددهنده‌ی تمامی برنامه‌ریزی‌ها، اقدامات یا فقدان‌ها و کوتاهی‌هایی است که از ابتدای اسفند تاکنون شاهد بوده‌ایم؛ همان‌هایی که عموماً به سردرگمی یا تناقضات درونی دولت تعبیر می‌شوند. نه، دولت به‌هیچ وجه سردرگم یا بلا تکلیف نیست؛ برعکس، به‌عنوان یک ماشین قدرت خودآگاه به منافع حیاتی خویش، در برابر بحران کرونا نیز جهت‌گیری کاملاً روشنی داشته است که با تمام قوا به سمت آن پیش می‌رود^۴. نیروی پیشران این حرکت توأمان مرگ‌بار (برای فرودستان) و حیات‌بخش (برای دولت)، قدرت مهیبی است که دولت در تمامی این سال‌ها انباشته است. این قدرت، عمدتاً در بازنمایی انحصاری حقیقت و بسط نامحدود خشونت (در امتداد اعمال زور قانونی) تجلی می‌یابد. هر دوی این‌ها پیوندی ناگزیر با تداوم خفقان سیاسی و سرکوب مستمر آزادی بیان و تحرکات انتقادی-اعتراضی دارند و لذا متکی بر زیرساخت‌هایی هستند که دولت (با هدف حفظ خویش و در مسیر بلند فربه‌سازی خویش) در هیأت دستگاه عظیم نظامی-امنیتی-ایدئولوژیکی پرورش داده است. در این سه دهه هرچه فاصله‌ی دولت ایران از جامعه بیشتر شد، دولت با جدیت بیشتری در سنگر اقتصاد پناه گرفت و برای توجیه رویکردهای کلانش، کلیشه‌های اقتصادی مسلط را به انبان سلاح‌های ایدئولوژیک خویش افزود. در نتیجه، جای شگفتی نیست که همان‌طور که که واحد تحلیل و سیاست‌گذاری در گفتمان اقتصادی مسلط، بنگاه‌های اقتصادی هستند، در رویکرد اقتصادزده‌ی دولت ایران نیز انسان‌ها (مردم) معیار تحلیل و سیاست‌گذاری نباشند و عملاً راهکار رسوای «ایمنی گله‌ای» در دستور کار دولت قرار گیرد. پافشاری سران دولت (از رهبر تا رئیس‌جمهور و معاونان و وزرای کابینه‌اش - حتی وزیر بهداشت) بر اولویت کسب‌وکار بر سلامت عمومی، امتداد همین رویکرد است^۵. ولی با نظر به سابقه و کارنامه‌ی پلیسی-امنیتی

۳. برای مثال، و صرفاً از بین نمونه‌های متاخر، نمایندگان مجلس ایران به‌تازگی با اکثریت آراء با طرح سه‌فوریته تعطیلی یک‌ماهه‌ی کشور برای مقابله با کرونا مخالفت کردند. در جلسه‌ای که روز هجدهم فروردین با حضور وزیر بهداشت و رئیس سازمان برنامه و بودجه و به‌صورت علنی برگزار شد، وزیر بهداشت مدعی شد که «طرح فاصله‌گذاری هوشمند را برای جلوگیری از فروپاشی اقتصادی اجرا می‌کنیم (فهم این موضوع دشوار نیست که جنس و جهت این هوشمندی از همان نوع هوشمندی موشک‌هایی است که بنا به مقاصد معین هواپیماهای «دشمن» را هدف قرار می‌دهند). وزیر بهداشت در همین جلسه وعده داد که کرونا تا پایان اردیبهشت مهار می‌شود! اما جمله‌ی بعدی او ماهیت کارشناسانه‌ی این پیش‌گویی را افشا می‌کند: «نمی‌توان تولید را تعطیل کرد». این درحالی‌ست که در همین روز برای مثال، رئیس دانشگاه علوم پزشکی البرز در یک نشست مطبوعاتی اعلام کرد که «اگر زندگی مردم به روال عادی برگردد، بحران کرونا تشدید می‌شود. افکار عمومی نباید اجازه‌ی عادی‌سازی شرایط را بدهد».

۴. چندی پیش در [این نوشتار](#) به کارکردهای دولت ایران در قبال بحران کرونا و دلالت‌های ضمنی آن پرداختم؛ امین حسوری: «کرونا: تشدید شکاف درونی دولت-ملت در ایران و مساله‌ی سوژگی»، منجنیق (فلاخن ۱۵۹)، فروردین ۱۳۹۹.

۵. نام‌گذاری نوروزی سال ۱۳۹۹ از سوی علی خامنه‌ای به‌عنوان «سال جهش در تولید»، درست در اوج درگیری جامعه با بحران کرونا، نشانه‌ی گویایی در خصوص جهت‌گیری دولت است. در همین راستا معاون اول رئیس‌جمهور اسحاق جهانگیری هم اخیراً اعلام کرد که: «دولت با تمام ظرفیت در کنار فعالان اقتصادی بخش‌های مختلف خواهد بود و آنها را تنها نخواهد گذاشت». در خصوص رویکرد اقتصادزده و ضداجتماعی دولت، کافی است در نظر بگیریم که «دولت ۷۵ هزار میلیارد تومان برای کارفرمایان متضرر از کرونا در نظر گرفت»، حال

دولت ایران و نیز نزدیکی استراتژیک آن با دولت‌های چین و روسیه و الهام‌گیری اقتصادی-سیاسی از آنها، روشن است که «رونق کسب‌وکار» در ایران (به‌خاطر داریم که این شعار اصلی انتخاباتی حسن روحانی بود) بناست با پشتوانه‌ی دستگاه فربه‌شده‌ی سرکوب و با هزینه‌ی اکثریت مزدبگیران و فرودستان انجام گیرد. تحمیل آمرانه‌ی «بازگشت به کار» در شرایطی که - به باور بسیاری از کارشناسان مستقل - هنوز پیک بحران کرونا را از سر نگذرانده‌ایم^۶، بخشی از همین رویکرد کلان دولت است، که پشتوانه‌ی اجرایی آن **بخشا** اعتماد به «کارآیی دستگاه سرکوب» در مواجهه با مقاومت عمومی محتمل است.

اما توجه به **بخش دیگر** این پشتوانه‌ی اجرایی هم واجد اهمیت است: دولت - جز در مواردی محدود - مسلماً کسی را با زور سرنیزه به محل کارش باز نمی‌گرداند؛ بلکه تجمیع هم‌ساز عوامل دیگری طی دهه‌های گذشته دولت را از توسل مستقیم به این قهر فرا-اقتصادی بی‌نیاز می‌کند. این عوامل عبارتند از: کالایی‌سازی گسترده‌ی قوه‌ی کار؛ تغییر بازارمحور سازمان اجتماعی جامعه (حذف شیوه‌های زیستی حمایتی و جمع‌گرایانه و قوانین و نهادهای حمایتی)؛ جرح و تعدیل ضدکارگری و ضداجتماعی قانون کار؛ و سرکوب قانونی یا عربان تحریکات کارگران در جهت سازمان‌یابی و برپایی تشکلهای کارگری برای دفاع از حیات جمعی خویش. بر چنین بستری است که اینک سکان‌داران دولت می‌توانند با خاطری آسوده (و لبخندی مزورانه) راهکارهای تماماً متناقض خویش در مواجهه با تداوم بحران کرونا را مقابل دوربین رسانه‌ها به‌زبان آورند: یعنی داعیه‌ی **تعهد توامان** دولت به سرزندگی فضای کسب‌وکار و حفاظت از سلامت عمومی، که گویا راهکار کذایی «فاصله‌گذاری هوشمند» بناست دره‌ی ژرف بین آنها را پر نماید. بنابراین، با این واقعیت ساختاری مواجهیم که در پی تحولات اقتصادی-اجتماعی دهه‌های اخیر، حیات ابتدایی اکثریت جامعه به‌طور یک‌سویه‌ای به تداوم همین نظم اقتصادی بیمار و سرکوب‌گر گره خورده است، بی‌آنکه مزدبگیران فرودست تاکنون توانسته باشند نیروی متقابل متوازن‌کننده‌ای در برابر سلطه‌ی خردکننده‌ی این اقتصاد خلق کنند.

پس، اگر بنا باشد در وضعیت کنونی از واژه‌ی «سردرگمی» استفاده کنیم، درست‌تر آن است که بگوییم در مجموع (و در مقایسه با دولت) مردم سردرگم هستند. چون به‌رغم رنج‌های تشدید یافته و نارضایتی‌های عمومی از این وضعیت اسفبار و مقاومت‌های پراکنده، هنوز در سطحی وسیع، تحرک جمعی یا مقاومت اجتماعی چشم‌گیری در برابر سیاست‌های مرگبار دولت شکل نگرفته است؛ به‌ویژه در برهه‌ی حساس کنونی، که دولت برای عادی‌سازی نمایشی وضعیت بحرانی، مزدبگیران را به کارکردن «فرمان» داده است. در خصوص ماهیت جهت‌گیری دولت هیچ نشانه‌ای گویاتر از آن نیست که دولت با سرسختی مثال‌زدنی (که فقط در نظام‌های توتالیتر سابقه دارد)، انحصار بیان «حقیقت» در خصوص پیشروی بیماری کرونا یا انحصار بازنمایی بحران^۷ در سپهر عمومی را در دستان خویش گرفته است. در اینجا دولت آشکارا آمار

آن که میزان تسهیلات اضطراری که برای خانوارهای یارانه‌گیر (۲۳ میلیون خانوار) در نظر گرفته شده، یک میلیون تومان (با بهره‌ی بانکی ۱۲ درصد) به‌ازای هر خانوار است، که حدود ۴۱ درصد تسهیلاتی است که به کارفرمایان تخصیص می‌یابد.

۶. حتی برخی کارشناسانی که عهده‌دار مسئولیت‌های اجرایی هستند نیز رویکرد دولت را زیر سوال برده و نسبت به خطرات آن هشدار می‌دهند. برای مثال ن.ک. به: «سناریوهای مدیریت کرونا در ایران»: ابتلا، ۶۰ میلیونی، مرگ یک میلیون نفر». زمانه، ۱۷ فروردین.

۷. در نوشتار زیر خاستگاهها و دلالت‌های بحران کرونا را در پرتو بحران زوال سرمایه‌داری بررسی کرده‌ام:

مبتلایان به ویروس و شمار جان باختگان را مهندسی می‌کند^۸ و با تحریف نظام‌مند واقعیت بحران می‌کوشد مرگ‌های حادث و ممکن انبوه انسان‌ها را عادی‌سازی کند. هدف دولت در این تحریفات آشکار و مرگ‌آفرین از یک سو آرام‌سازی شرایط داخلی، پنهان‌سازی ناکارآمدی‌های ساختاری‌اش، و زمینه‌سازی برای احیای چرخه‌ی اقتصادی‌ست، تا رونق کسب و کار به‌خطر نیافتد (خصوصاً در سالی که «جهش در تولید» هدف اعلام شده‌ی حاکمان است)؛ از سوی دیگر؛ دولت از این طریق می‌کوشد در سطح بین‌المللی وجهه‌ای کاذب در مهار بحران کرونا برای خویش دست‌وپا کند تا نشان دهد که به‌رغم فشارهای خارجی، حتی در شرایط بحران فعلی نیز «بر اوضاع مسلط است». در واقع، حاکمان ایران به این دروغ فاجعه‌بار و بسیار پرهزینه متوسل می‌شوند، چون نزد آنان از دیرباز راهبردهای خاص‌شان در سیاست خارجی همواره مقدم بر وضعیت داخلی و سرنوشت مردم بوده است^۹. اما آنها که از این تکثیر و توزیع دولتی مرگ سهم بیشتری می‌برند همان‌هایی هستند که بنا به جایگاه اجتماعی‌شان امروز با اکراه و استیصال به فرمان آمرانه‌ی بازگشت به کار تن می‌دهند.

۳. اعتصاب عمومی: اگر امروز نه، پس کی؟

هیچ‌گاه اعتصاب عمومی تا این حد مثل امروز نمی‌توانست نیازی ملموس و همگانی باشد؛ گرچه هنوز گفتاری عمومی حول آن شکل نگرفته است تا به تخیلی همگانی و خواسته‌ای قابل تحقق بدل گردد. در این مدت شاهد بوده‌ایم که چگونه نیروی کار شاغل در بخش‌های مختلف چرخه‌ی تولید و بازتولید اجتماعی، بی‌دفاع در مقابل همه‌گیری ویروس کرونا رها شدند و چه تعداد از آنها حتی بنا بر آمار نارسای کنونی جان باختند. و نیز در خبرها دیدیم که چگونه کارگران واحدهای تولیدی متعدد با مشاهده‌ی ابتلای همکاران‌شان (و ملموس‌تر شدن خطر) دست از کار کشیدند^{۱۰} و تجمعات و اعتصابات را برای رسمیت‌یابی تعطیلی کار از سوی دولت و کارفرمایان برپا کردند. اما باید اذعان کرد که این تحرکات به‌تنهایی از شانس اندکی برای تغییر موقعیت برزخی لایه‌های پایینی مزدبگیران برخوردارند. خواه به‌دلیل وابستگی مطلق

امین حسوری: «[درباره‌ی وجه تاریخی بحران کرونا و بحران زوال سرمایه‌داری](#)»، کارگاه دیالکتیک، فروردین ۱۳۹۹.

۸. فهم اینکه دولت با چه وقاحتی آمار مبتلایان و تلفات انسانی ویروس کرونا را مهندسی می‌کند، نیاز به دانش ریاضیاتی و آماری پیشرفته‌ای ندارد (همان معلومات دبیرستانی کفایت می‌کند). برای مثال، همه می‌دانند که شمار مبتلایان با گذشت زمان سیری نمایی (exponential) دارد (در نتیجه، تعداد کل مبتلایان هر هفت روز تا ۱۰ روز دو برابر می‌شود)؛ و این‌که به تبع آن، شمار روزانه‌ی تلفات انسانی سیری صعودی می‌یابد. در آمار رسمی دولت ایران اما سیر زمانی شمار مبتلایان پس از یکی‌دو هفته‌ی نخست همواره با تابعی خطی (آن هم با شیبه‌ی ملایم) انطباق داشته‌ است و شمار روزانه‌ی جان‌باختگان نیز در هفته‌های اخیر همواره در بازه‌ی ثابتی (بین ۱۲۰ تا ۱۵۰) در نوسان بوده است.

۹. به‌همین دلیل و با پشتوانه‌ی همین تحریف‌های نظام‌مند است که چندی پیش رئیس‌جمهور عملکرد دولت ایران در «مهار» بحران کرونا را در سطح جهان بی‌نظیر توصیف کرد و امروز هم رهبر این دولت (خامنه‌ای) ادعا کرد که: «در آزمون کرونا ایران از همه بهتر بود».

۱۰. برای مثال، اعتراض کارگران ایران‌خودرو در روز ۲۰ اسفند پس از جان باختن یکی از همکاران‌شان؛ [تعطیلی کار از سوی کارگران معدن شماره ۳ گل‌گهر سیرجان](#) پس از ابتلای ۱۱ کارگر به کرونا؛ همچنین است اعتصابات و تجمعات اعتراضی کارگران فولاد کرمان، نیروگاه برق رامین اهواز، کارگران معدن مس جیان (استان فارس)، رفتگران و کارگران شهرداری تهران، و غیره.

این دست کارگران به دستمزدهای ناچیزشان و نگرانی برحقشان از اخراج و بیکاری؛ و خواه به این دلیل که دولت و کارفرمایان با علم بر این وابستگی و نگرانی، و در نبود فشارهای سیاسی-اجتماعی کافی، دلیلی نمی‌بینند که از طرح عادی‌سازی وضعیت بحرانی و یا از منافع استثماري هنگفت‌شان چشم‌پوشی کنند. بنابراین، تنها با پشتوانه‌ی یک اعتصاب عمومی (حتی اعتصابی نمادین و هشداردهنده) می‌توان از سلامتی و مطالبات مزدبگیرانی که به‌طور جدی‌تری در معرض این بحران سلامتی هستند حمایت کرد. اگر قبلاً چنین اعتصابی خواسته‌ای انتزاعی و ناشدنی به‌نظر می‌آمد و محمل تحقق آن عمدتاً امر اخلاقی بود، امروز رشته‌ی محکمی گستره‌ی وسیع و ناهمگون مزدبگیران را به‌هم مربوط می‌سازد و آن اینکه همگی در معرض خطرات این وضعیت قرار دارند، گیریم درجات و شدت این خطر برای همه یکسان نباشد. از سوی دیگر، در بستر هراس عمومی از امکان ابتلا به بیماری کرونا، ضرورت پزشکی درخانه‌ماندن برای مهار خطرات گسترش این بیماری چنان بر همگان روشن است که فراخوان به امتناع عمومی از بازگشت به کار، پیشاپیش حقانیت خود را همراه دارد، بی‌آنکه نیازمند فرآیند پیچیده‌ای از اقناع اجتماعی باشد. هرچند مسلماً تردیدها نسبت به عملی‌بودن آن، ابهامات درباره‌ی نحوه‌ی پیشبرد عملی آن، و خصوصاً ترس‌های فردی از پیامدهای آن هیچ کم نخواهد بود.

باین حال، گستردگی منافع عمومی مشترک از اجرای موفق این طرح می‌تواند پشتوانه‌ی غلبه بر آن ترس‌ها و تردیدها باشد. می‌دانیم تا پیش از فرمان آمرانه‌ی اخیر دولت و بدون آن نیز بخش قابل توجهی از مزدبگیران، روزمزدها، بی‌ثبات‌کاران و ... مجبور بوده‌اند به‌رغم خطر کرونا و آگاهی از آن همچنان کار کنند؛ این طیف شامل همه‌ی آنهایی است که بنا به جایگاه اجتماعی، شرایط زیستی، نوع کار و یا قرارداد کاری‌شان در کف هرم سلسله‌مراتب تقسیم کار اجتماعی قرار دارند (محروم از هرگونه اندوخته و پشتوانه‌ی شخصی و حمایت اجتماعی). اما گستره‌ی مزدبگیران بسیار ناهمگون است و چرخه‌ی اقتصاد نهایتاً از حرکت همه‌ی آنها به حرکت درمی‌آید. برای مثال، طیفی از مزدبگیران یا خوداشتغالان خرد تاکنون به‌ترتیب (از جمله با هزینه‌ی شخصی خویش) قادر بوده‌اند بیش‌و‌کم در خانه بمانند؛ یا با پذیرش درجاتی از ریسک در خصوص آینده‌ی شغلی‌شان توانسته‌اند مدت خانه‌ماندن‌شان را به‌نحوی تمدید کنند. ولی اینک با عادی‌شدن زودهنگام و فاجعه‌بار شرایط اقتصادی و به‌دلیل تقدم سود کارفرمایان (و مصالح دولت) بر سلامتی مزدبگیران، خواه‌ناخواه همگی آنها نیز مجبورند به سرکار بازگردند و خطرات احتمالی را به‌جان بخرند. بنابراین، نفع مستقیم آنها و خانواده‌های‌شان نیز در این است که وضعیت بحرانی حاضر به‌طور تصنعی عادی‌سازی نشود. در چنین شرایطی، ناهمگونی طیف مزدبگیران، درهم‌تنیدگی فعالیت‌های آنها و تاثیرپذیری مستقیم آنها^{۱۱} از ضربه‌های حیات اقتصادی جامعه (و تصمیمات ناظر بر آن در موقعیت کنونی)، شالوده‌ای مادی برای امکان همبستگی و مقاومت توده‌ی وسیع مزدبگیران فراهم می‌آورد؛ به‌همین ترتیب، وابستگی کلیت اقتصادی جامعه به مجموع فعالیت‌های مزدبگیران، امکان تاثیرگذاری سیاسی مقاومت هم‌بسته‌ی آنان را تضمین می‌کند. اما ضرورت این همبستگی لزوماً به حفظ سلامت عمومی محدود نمی‌شود. بلکه این همبستگی مقدمه‌ای ضروری برای رویارویی سیاسی با شرایط خطیر آتی است؛ جایی که تبعات هولناک سقوط اقتصاد جهانی دهان گشوده است؛ جایی که پیامدهای اقتصادی بحران کرونا در

۱۱. می‌دانیم که این وابستگی و تاثیرپذیری توزیع یکسانی ندارد، که این خود بحث دیگری است.

اقتصاد از پیش بحران‌زده‌ی ایران در قالب رشد چشم‌گیر دامنه‌ی بیکاری و فقر و نابرابری نمود خواهد یافت.^{۱۲}

مقاومت همبسته‌ی ممکن‌ مزدبگیران برای رویارویی با سیاست‌های ضدکارگری و ضدانسانی دولت، بی‌گمان با حمایت اخلاقی و سیاسی بخش بزرگ‌تری از جامعه مواجه خواهد شد. چون انباشت تضادها و محرومیت‌های اجتماعی و عیان‌تر شدن ناکارآمدی و فساد ساختاری دولت، شکاف بین دولت و ملت را در سال‌های اخیر به مرزهای بحرانی رسانده است (خیزش آبان و رویدادهای پس از آن آخرین نمود شاخص آن بوده است). در این روند، پاسخ دولت افزودن بر دامنه و شدت خفقان سیاسی، پروپاگاندای تهاجمی و سرکوب‌های مستقیم بوده است. اینک، در پی عملکرد ضدانسانی و غیرمسئولانه‌ی دولت در مواجهه با بحران کرونا و نگرانی‌های برحق جامعه از پیامدهای این بحران، نارضایتی‌های پیشین و بحران مشروعیت دولت ابعاد تازه‌ای یافته است. در نتیجه، کاملاً محتمل است که بخش بزرگی از جامعه در مقطع کنونی از یک اعتصاب عمومی نمادین (امتناع از بازگشت اجباری به کار) پشتیبانی نماید و شمار بسیاری با این کنش اعتراضی همراهی کنند. باید این وجه مساله را هم در نظر گرفت که خطر مرگ‌باری که اینک دست‌کم به‌طور بالقوه در کمین همگان نشسته، اگرچه در انتخاب قربانیانش کمابیش خصلتی طبقاتی دارد، اما تماماً قابل فروکاستن به امری طبقاتی نیست. به‌همین ترتیب، این بحران جدا از مولفه‌های سلامت عمومی و اقتصادی، واجد یک مولفه‌ی مهم سیاسی و عمومی‌ست. از این‌رو، بسیج شهروندی و میان‌طبقاتی حول این بحران علی‌الاصول امکان‌پذیر است. گواينکه طبقه‌ی مزدبگیران در ایران به‌رغم ناهمگونی‌های درونی‌اش چنان وسعتی دارد و چنان با بیکاران و دیگر لایه‌های فرودست و طردشده و تحت‌ستم جامعه خویشاوند و هم‌سرنوشت است، که هر گفتاری رو به مزدبگیران و ستم‌دیدگان و فرودستان لاجرم بخشی بزرگی از جامعه را مخاطب قرار می‌دهد.

در سوی دیگر ماجرا، تلاش دولت در جهت عادی‌سازی مرگ‌بار بحران کرونا^{۱۳} مسلماً از سر لج‌بازی با جامعه نیست. بلکه بسیاری از طرح‌ها و فرآیندهایی که با بقای سیاسی-اقتصادی دولت در موقعیت شکننده‌ی دوره‌ی کنونی‌اش پیوند دارند، منوط به آن است که چرخه‌ی اقتصادی و بازار و کسب‌وکار هرچه زودتر به حالت عادی بازگردد. تحقق این امر از جمله موجب می‌شود تا دولت در ماه‌های آتی با تشدید کسری بودجه یا سیل عظیم ورشکستگی‌ها و بیکاری توده‌ای و پیامدهای اجتماعی-سیاسی مه‌رناپذیر آنها روبرو نشود و به تبع آن، ابعاد شکنندگی‌های سیاسی موجود به مرحله‌ی «خطرناک» و بازگشت‌ناپذیری نرسد. اما دولت در این جهت‌گیری اقتدارگرایانه‌اش هم‌زمان پاشنه‌ی آشیل خود را نیز عیان می‌سازد. در نتیجه، برپایی یک اعتصاب عمومی (گیریم نمادین) بر بستر زمینه‌ی مادی ملتهب کنونی، ضمن ارتقای درجه همبستگی مبارزاتی و خودباوری جمعی ستم‌دیدگان، می‌تواند دولت و کارفرمایان را مجبور سازد مسئولیت‌های اساسی

۱۲. حاکمان و کارشناسان و نخبگان دولتی این مساله را به‌خوبی دریافته‌اند (برای مثال، یکی از نمایندگان اصلاح‌طلب مجلس از [احتمال شکل‌گیری جنبش‌های کارگری جدید](#) در دوران پساکرونا سخن گفت) و خود را برای رویارویی با آن آماده می‌کنند. اما آیا جامعه نیز خود را برای این مواجهه‌ی خطیر آماده می‌سازد؟

۱۳. «بازگشایی ۷۵ درصد واحدهای صنفی در سراسر ایران در گام نخست»، زمانه، ۲۰ فروردین.

خویش در جهت صیانت از حیات شهروندان و کارگران را برعهده گیرند؛ از این طریق می‌توان دولت و کارفرمایان را چند گامی به عقب راند و واداشت تا ضمن شفاف‌سازی ابعاد بحران و گسترش همگانی خدمات رایگان بهداشتی-درمانی، در وهله‌ی نخست اقداماتی متناسب با نیازمندی‌های جامعه (و نه اقتصاد) انجام دهند؛ از جمله اینکه: کارکردن تا اطلاع ثانوی تنها به مشاغلی محدود گردد که توقف آنها برای مقابله با بحران و بازتولید حیات اجتماعی در مقطع کنونی ناشدنی‌ست؛ تعیین کارشناسی این مشاغل با مشارکت کانون‌های کارگری و مشاوران مستقل آنان انجام گیرد؛ برای کارگران و کارکنان این حرفه‌ها، تمهیدات بهداشتی-مراقبتی ویژه^{۱۴} و امتیازاتی فوق‌العاده برقرار گردد؛ نظارت مزدبگیران و شاغلین بر نحوه‌ی اجرای تمهیدات بهداشتی در محیط کار تضمین گردد؛ و اینکه در این بازه‌ی زمانی هزینه‌های مالی خانوارهای مزدبگیران و تهیدستان اجتماعی بدون هیچ تبعیضی تامین گردد.

تا اینجا کوشیدیم به‌اجمال (که یحتمل نابسند هم هست) نشان دهیم که در حال حاضر به‌لحاظ شرایط عینی و انضمامی-تاریخی، فراخوان به اعتصاب عمومی و امتناع از بازگشت به کار از پایه‌های مادی برخوردار است و اینکه چنین حرکتی مسلماً می‌تواند تاثیرات و دستاوردهای ملموسی به‌همراه داشته باشد. اما همه‌ی این‌ها مصداق بیان آمال و آرزو خواهد بود، اگر مسیر عملی و ممکن برای عمومی‌سازی این ایده تصورپذیر نباشد، چون بدون این گام اولیه (عمومی‌سازی ایده)، فراخوان به اعتصاب عمومی، به‌رغم زمینه‌های مادی بالقوه، نمی‌تواند از پشتوانه‌ی همراهی و حمایت اجتماعی برخوردار گردد.

۴. تاملی در مقدمات فراخوان به اعتصاب عمومی

می‌دانیم درستی و حقانیت یک ایده یا راهکار، تحقق و مادیت‌یابی آن را ضمانت نمی‌کند. بلکه تحقق این ایده پیش از هر چیز نیازمند عمومی‌شدن آن است تا حاملان انسانی خویش را در سطح اجتماعی هرچه وسیع‌تری بیابد و حقانیت‌اش را نزد آنها بیابد. اما چطور یک ایده عمومیت می‌یابد و از امکان مادیت‌یابی برخوردار می‌شود؟ مردم عموماً ایده‌هایی را جذب (و درونی‌سازی) می‌کنند که نه‌تنها با نیازهای مادی و ملموس آنها در پیوند باشد، بلکه خودشان به‌نوعی در فرآیند پرورش و گسترش آنها سهمی داشته باشند، یا دست‌کم خود را بیگانه با این فرآیند (یا آن ایده را امری بیرونی) نیابند. مسلماً باید در سپهر عمومی حول این وضعیت بحرانی و راهکارهای برون‌رفت جمعی از آن مساله‌سازی و گفتارسازی شود^{۱۵}. اما مشخصاً برای خلق گفتاری مستحکم در جهت توانمندسازی جامعه و آفرینش کنش‌های جمعی بدیل (از جمله

۱۴. از جمله برای رفت‌وبرگشت ایمن به محیط کار.

۱۵. در همین راستا، بیانیه‌ی «فراخوان مطالبه‌گری ضدکروناپی» که اخیراً در فضای رسانه‌ای منتشر گردید، کاملاً به‌درستی «آگاهی و اراده‌ی عمومی» را مخاطب خویش قرار داده بود. چون نخست باید چنین گفتار بدیل‌ساز سپهر عمومی ساخته شود و تقویت گردد. به‌همین ترتیب، باید از این عادت رایج فضای اکتیویستی مرده‌ریگ اصلاح‌طلبی فاصله بگیریم که دولت را مخاطب بی‌واسطه‌ی مطالبات مردمی قرار دهیم. مخاطبان مطالبات مترقی کسانی هستند که از فقدان آنها رنج می‌برند و باید با تعمق در چنین خواسته‌هایی و تعامل حول آنها، خواسته‌های خویش را مدون کنند و پیش بگذارند؛ تنها با پیدا کردن این صدای مشترک، می‌توان دولت را به عقب‌نشینی از سیاست‌های مخربش واداشت.

اعتصاب عمومی و امتناع از کارکردن در شرایط پرخطر) چه کاری می‌توانیم انجام دهیم، که وزنه‌ی بازدارنده‌ای در برابر رویه‌های تحمیلی و غیرانسانی دولت ایجاد کند؟ باید خاطرنشان کنم که استفاده از امکانات فضای مجازی در جهت افشاگری صرف (حول ناکارآمدی‌های فاجعه‌بار دولت) جواب‌گوی این نیاز مشخص نیست و به تجربه هم دیده‌ایم که این رویه می‌تواند در دریایی از افشاگری‌های نصفه‌نیمه و بعضاً متناقض و تحریف‌آمیز و حتی حامل رگه‌های ارتجاعی مدفون گردد^{۱۶}. بنابراین، به اقداماتی نیاز است که واجد حدی از درون‌مایه‌ها و قابلیت‌های سازمان‌دهی و توانمندسازی جمعی باشند. در اینجا می‌لیم به‌عنوان یکی از راهکارهای ممکن و قابل تامل، به تجربه‌ی «کابیلدو»^{۱۷} یا نشست‌های هم‌اندیشی شهروندی در شیلی ارجاع دهیم^{۱۷}. در متن دیگری فرآیند شکل‌گیری و رشد ابتکار عمل «کابیلدو»های شیلی برای برپاسازی قدرتی مردمی در مقابل بسط قدرت دولتی را مختصراً معرفی کردم. اما در آن اوضاع و احوال پیشاکرونیایی تردید داشتیم که جز الهام‌گیری عام از ایده‌ها و دستاوردهای این تجربه، بتوان مستقیماً راهکار مشابهی را در فضای ایران آزمود. اکنون با بحرانی‌شدن وضعیت سلامت عمومی در خلال بحران کرونا فکر می‌کنم از تجاربی از این دست بیشتر بتوانیم بهره ببریم (طبعاً در چارچوب محدودیت‌ها و تفاوت‌های شرایط ایران). اگر در جامعه‌ی شیلی دفاع از حقانیت جنبش اعتراضی ضدنولیبرالی و چگونگی تدوین قانون اساسی جدید (از پایین، در برابر الگوی پیشنهادی دولتی آن) بافتار و مضمون گسترش اجتماعی این تجربه را فراهم ساخت، ابعاد و خیم بحران کرونا در ایران و رویکرد ضد مردمی دولت می‌تواند بستر مناسبی برای پرورش و گسترش نشست‌های هم‌اندیشی و تعاملات مردمی باشد؛ گفتگوها و تعاملات جمعی مستمر حول راهکارهای برون‌رفت از بحران کنونی (از جمله، طرح ایده‌ی اعتصاب عمومی).

روشن است که در فضای خفقان و سرکوب سیاسی حاکم بر ایران، این نشست‌ها در فاز نخست باید در فضای مجازی یا مکان‌های امن (از جمله در ساختارهای ارتباطی تصویری پذیر در حلقه‌های دوستی، خویشاوندی، و نیز در محیط‌های کاری، دانشجویی و در سطح محلات) برپا گردند؛ چراکه تنها با شکل‌گیری هسته‌های اولیه‌ی این نشست‌ها در زمینی مساعد، امکان رشد و گسترش بعدی و تصاعدی آنها مهیا می‌شود. اینکه شکل غالب بر مرحله‌ی گسترش‌یابی بعدی آنها چگونه خواهد بود، تابعی است از فضاهای خلق‌شده در فاز نخست و شرایط سیال و امکانات آتی. اما استفاده از فضای مجازی و دیگر بسترهای ارتباطی مطمئن در فاز نخست، باید با طرحی روشن از صورت‌مساله و اهداف بنیادی همراه باشد تا یک سازماندهی نامتمرکز،

۱۶. افراط یا وسواس در افشاگری صرف می‌تواند به سرنوشتی همچون لطیفه‌های هجوآمیز در فضای مجازی (هجو گفتارها و کردارهای آخوندها و مقامات رسمی) دچار شود، یعنی به ابزاری برای تسکین خاطر تنزل یابد (بگذریم که در سال‌های اخیر بارها شاهد این پدیده‌ی غریب هم بوده‌ایم که در همان حینی که فاجعه‌ای پیش چشم همگان در جریان است، انبوهی از خوشمزگی‌های «خلاقانه» پیرامون آن فضای مجازی را تسخیر می‌کند). حتی به‌اشتراک‌گذاری صرف اخبار فجایع هم وقتی در مقیاسی انبوه بازتولید گردد و با گفتار مقاومت در پیوند قرار نگیرد، بخشا به عادی‌شدن فاجعه و افول حساسیت‌های اجتماعی دامن می‌زند. وانگهی، در سال‌های اخیر دولت به‌خوبی آموخته است که خود تا جای ممکن سررشته‌ی انتقاد و افشاگیری را به‌دست بگیرد، تا جامعه را به‌نوعی تخلیه و خلع سلاح کند: سراسر رسانه‌های دولتی و حتی صدا و سیما صحنه‌ی افشاگری‌های مدیریت‌شده‌ی نخبگان و کارشناسان سیاسی علیه یکدیگر یا عناصر مجهول است.

۱۷. امین حسوری: «چگونه موج اعتراضات شیلی از نفس نمی‌افتد؟ تجربه‌ای از مبارزات شیلی برای تامل درباره‌ی وضعیت ایران»، منجنيق (فلاخن ۱۵۷)، بهمن ۱۳۹۸.

تکثیرپذیر ولی غیرشکننده و بادوام ممکن گردد، که این امر مستلزم پیشگام شدن گروه‌های ابتکار عمل از میان فعالین جنبش‌های اجتماعی (جنبش دانشجویی، جنبش زنان، جنبش کارگری، جنبش ضد ستم ملی، جنبش زیست‌محیطی و غیره) است. شاید نیازی به تاکید نباشد که زمینه‌سازی اجتماعی برای چنین فراخوانی نه فقط با دیگر فعالیت‌های ممکن و ضروری در موقعیت حاضر تعارضی ندارد، بلکه تنها در امتداد آنها قابل تصور و مفصل‌بندی است. فعالیت‌هایی نظیر تشکیل و تقویت نهادهای مقاومت کارگری، تشکیل و تکثیر کمیته‌های هم‌یاری محلات و گروه‌های امداد رسانی مردمی؛ ایجاد صندوق‌های حمایت مالی در حوزه‌های اجتماعی مختلف، مستندسازی و بازتاب مستقل رویدادهای برآمده از بحران کنونی؛ نقد کردوکار و جهت‌گیرهای ضد مردمی دولت؛ افشای مستمر تحریفات نظام خبررسانی دولتی و مطالبه‌گری برای شفافیت اطلاع‌رسانی؛ پافشاری برای اقدامات حفاظتی و خدمات بهداشتی-درمانی برای اقشار آسیب‌پذیرتر؛ گردآوری و نظام‌مندسازی و تکثیر گزارش‌های مربوط به مقاومت‌ها، تجارب بدیل و ابتکار عمل‌های مردمی در ایران و جهان؛ و نظایر این‌ها.

جمع‌بندی:

در این نوشتار کوشیدم این نکته را در سپهر هم‌اندیشی‌های چپ (!؟) خاطرنشان یا برجسته سازم که در مقطع بحران‌زده کنونی برپایی یک اعتصاب عمومی (حتی نمادین)، با مضمون امتناع از بازگشت اجباری به کار، موضوعیتی اساسی دارد و لذا فراخواندن جامعه بدان، یا تکثیر نقادانه‌ی این ایده در جامعه، می‌باید در دستور کار تلاش‌های جمعی نیروهای چپ قرار گیرد. سعی کردم ضمن اشاره به برخی پایه‌های مادی امکان‌پذیری این طرح، همچنین شمایی از یک مسیر ممکن برای زمینه‌سازی چنین فراخوانی ترسیم کنم. ولی در حال حاضر، نه قادرم و نه مایلیم صورت‌بندی انضمامی‌تری از این بحث ارائه کنم؛ چرا که انضمامی‌شدن یا تعیین‌بایی طرح‌ها و ایده‌ها تنها در پروسه‌ی حرکت جمعی و پراتیک خلاق توده‌ها اتفاق می‌افتد. اما تردیدی ندارم که مختصاتی که در آینده‌ی پسا‌کرونايي ایران پدیدار خواهد شد، تا حد زیادی وابسته به نقشی است که جامعه هم‌اینک برای دفاع از خویش در فرآیند گذار از بحران کرونا برعهده می‌گیرد؛ سرنوشت تاریخی ما در گرو عمل کنونی ماست.

ا.ح. - ۲۰ فروردین ۱۳۹۹

* * *